



بازداشت

دستگیری کارگران درد یک رژیم در حال زوال را علاج نمی کند! صادق کار



در ادامه محاکمات رهبران و فعالین کارگری بیدادگاه انقلاب اهواز ۴۱ تن دیگر از کارگران فولاد اهواز را جهت محاکمه فراخوانده است. دلیل محاکمه این عده شرکت آنها در اعتصاب و تظاهرات ۴۰ روزه سال گذشته کارگران این واحد بزرگ صنعتی است که به دلیل یک رشته مطالبات صنفی شروع و با سرکوب کارگران بطور موقت متوقف شد. میثم آل مهدی از فعالین کارگری فولاد نیز در توییتی خبر احضار ۴۱ نفر از کارگران به شعبه ۲۰ "دادگاه ضد انقلاب" اهواز را تأیید نموده است.

بازتاب این اعتصاب که بطور همزمان با اعتصاب کارگران هفت تپه همراه بود چنان موج بی سابقه‌ای از حمایت‌های اجتماعی از این اعتصاب را بوجود آورد که موجب وحشت رژیم شد. در جریان آن اعتصاب رژیم برای دره شکستن آن به هر ترفندی از بازداشت عده‌ای از اعتصابیون تا دادن وعده‌های کاذب و ایجاد تفرقه در صفوف کارگران متوسل شد با اینهمه کارگران توانستند با حفظ همبستگی و ایستادن در مقابل این ترفندهای رذیلانه دزدان حاکم ۴۰ روز مقاومت کنند.

کارگران پس از ۴۰ روز مقاومت جانانه در ظاهر سرکوب شدند اما روی خواسته‌هایشان ایستادند و به اشکال مقتضی برای تامین آنها بارها به اعتراض برخاستند. احضار ۴۱ کارگر برای محاکمه پس از گذشت چند ماه از آن اعتصاب پرشور و فداکارانه خود بهترین برهان ادامه مقاومت کارگران و نگرانی دزدان منابع ملی از شروع دوباره اعتصاب کارگران در خوزستان و تعمیم آن به کارکنان نفت و سایر واحدهای تولیدی در خوزستان این مهمترین منبع درآمد کشور است

این بگیر و ببندها با اینکه صدماتی بر مبارزات و مبارزان کارگری وارد می کند، با این حال نمی تواند به این مبارزات حق طلبانه خاتمه دهد و درد یک رژیم در حال زوال را علاج نمی کند! کارگران هپکو، آذراب کنتور سازی... را مگر آن همه سرکوب کردند توانستند مانع از سرگیری پیاپی اعتراضات آنها شوند؟ در هفته گذشته کارگران هپکو به رغم اینکه بارها سرکوب و شماری از آنها به زندان افکنده شدند، دوباره دور تازه‌ای از مبارزه را آغاز کردند و روی خواسته‌هایی که بارها بخاطرشان سرکوب شده بودند باز هم به خیابان آمدند و آنها را طلب کردند. کارگران آذراب نیز پس از بارها سرکوب در همین هفته در خیابانهای اراک دست به تظاهرات زدند و نشان دادند که نمی توانند خواسته‌هایشان را کنار بگذارند چرا که حیات و ممات خود و فرزندان شان در گرو تحقق آنهاست! مبارزه کارگران دیگر صرفاً یک مبارزه صنفی صرف نیست. مبارزه‌ی علیه غارت سرمایه‌های ملی توسط ایادی حکومت هم هست. و این یکی از انگیزه‌های سایر گروه‌های اجتماعی میهن دوست از اعتصابات کارگرانی است که با این غارتگری مبارزه می کنند و یکی از دلایل دشمنی قاضی‌هایی است که خود از این غارتها مستفیض می شوند و کارگران را بخاطر آن به زندان و شلاق محکوم می کنند. سلطان فولاد ایران که اخیر معلوم نیست به چه انگیزه‌ای زندانی شده است به یکی از همبندان اش در زندان گفته است، که به یکی از مسئولین دستگاه قضایی یک پنت هاوس ۱۰۰۰ متری چند صد میلیونی



هدیه داده است، به یک مقام دولتی دیگر یک آپارتمان ۱۰۰ میلیاردی و به زن برادر روحانی نیز یک آپارتمان ۱۶ میلیاردی داده است. حالا ببینید این بابا خودش چقدر پول به جیب زده که این همه رشوه و معلوم نیست بابت چه به این افراد داده است. این تنها نمونه ای از دزدی ها و رشوه خواری هایی است که هر از چند گاهی در اثر جنگ قدرت و ثروت در میان اعوان و انصار دور و نزدیک رژیم افشا می شوند! نمونه تازه دیگر ماجرای دزدی های نجومی مربوط به بانک سرمایه است. یکی از متهمان دانه درشت این پرونده داماد وزیر کنونی کار است. در هر کشور دیگری تنها یکی از این موارد می تواند دولتی را از قدرت به زیر بکشد! ولی در جمهوری اسلامی و از نظر رهبر آن این دزدیها طبیعی است و نباید غیر از آن انتظار داشت. غیر از این هم چه می تواند بکند؟ مگر نه این است که خود او با تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی و گماردن افرادی امثال شاهرودی، یزدی، لاریجانی و رئیسی بر راس دستگاه قضایی و برقراری استبداد راه این غارتها را هموار کرده است و خود و خانواده اش بر ده ها میلیارد دلار از ثروت مردم تسلط دارند؟ در چنین نظامی کارگرانی که در مقابل این فسادها به مبارزه بر می خیزند معلوم است که جزء بدترین دشمنان نظام قرار می گیرند و مانند قاتلان محاکمه و زندانی می شوند!

رژیم بیهوده می کوشد با تشدید سرکوبها و آوردن جلادانی چون رئیسی جنایتکار و دیگر عوامل کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به جلوی صحنه به زعم خویش مردم و مبارزان مدنی و سیاسی را با افزایش مجازاتها به عقب نشینی وادارد. این سرکوبها از یکسو درنده خویی رژیم حاکم را بیشتر به نمایش می گذارد و موجب خشم و بیزاری بیشتر مردم از حکومت می شود و از سوی دیگر عزم مردم برای کنار نهادن این رژیم تبهکار و نالایق را استوارتر می سازد و هر روز که می گذرد عده بیشتری از مردم را به مبارزه عملی با رژیم می کشاند.

حکومت از اداره کشور و تامین نیازهای اولیه مردم در مانده است و می کوشد با دادن وعده های دروغ و سرکوب و استفاده از تهدیدات خارجی خود را سر پا نگاه دارد و برای خود وقت بخرد. در چنین شرایطی راهی جز تشدید اعتراضات و اعتصابات و برقراری همبستگی بین گروه های اجتماعی مخالف رژیم و مخالف نیروهای مداخله گر خارجی و برای گذار از حکومتی که مردم را به استیصال کشانده و مانند یک قدرت اشغالگر مردم را سرکوب و منابع مالی کشور را راهزنانه غارت می کند وجود ندارد.

کارگران فولاد، کارگران هپکو و آذراب و هفت تپه، کنتورسازی قزوین و... باید بدانند تا وقتی این رژیم باقی است، بیکاری، فقر، فلاکت تورم و سرکوب بی حقوقی کارگران نیز باقی و بیشتر خواهند شد. رژیم دزدان و تبهکاران اصلاح ناپذیرند!



ما صدور احکام ظالمانه علیه فعالین کارگری و مدنی را شدیداً محکوم می کنیم و خواهان لغو این احکام و آزادی فوری و بدون قید و شرط همه فعالین کارگری، مدنی و سیاسی هستیم!



اتحادیه های کارگری و معضل اقدام استراتژیک - بخش هفتم ریچارد هایمن



آموزش درون سازمانی - ادامه

نوشته های اخیرتر در باره آموزش درون سازمانی تأثیر کمی در تحلیل وضع اتحادیه های کارگری داشته اند، اما به سادگی می توان اهمیت آنها را در کار اتحادیه ها دید. یکی از معدود نمونه های سیستماتیک این نوشته ها در زمینه اتحادیه ها مطالعه انجام شده توسط هوزارد و اوسترژن در سال ۲۰۰۲ در باره اتحادیه سوئدی کارگران یقه سفید بخش خصوصی (SIF) است. این دو محقق تصریح می کنند که تئوریهای مربوط به آموزش سازمانی که در چارچوبی تمرکزگرا و مدیریت محور حاصل شده اند، گرایش دارند تنوع و کشاکش درونی را با دستاویز "هویت و هدف سازمانی" نادیده بگیرند. این مسئله در اتحادیه های کارگری - که برخلاف سازمانهای اقتصادی از مبانی صریح دموکراتیک برخوردارند، و رقابت گرایشهای ایدئولوژیک در آنها به درجانی مشروعیت دارد - حتی حادث است. هوزارد و اوسترژن متوجه نوعی انشقاق حاد بین دریافتیهای رهبران سراسری SIF از مفهوم "مدرنیزه کردن" شدند: دریافتی دایر بر ارائه خدمات فردبنیاد به کارگران و همگامی بیشتر با کارفرمایان از سوئی، و از سوی دیگر دریافتی دایر بر پابندی مستمر بیشتر رهبران محلی به ارزشهای چون کلکتیویسم، همبستگی و (در صورت لزوم) مبارزه علیه کارفرمایان. محققان نامبرده این تباین ایدئولوژیک را "مانعی در راه آموزش درون سازمانی" ارزیابی کرده اند. البته برداشت دیگری هم وجود دارد دایر بر این که فعالان محلی تحلیل و تشخیص رهبران سراسری از وضع و استراتژیهای پیشنهادی آنان را تماماً درک می کردند، اما استراتژیهای پیشنهادی را استنتاجاتی اشتباه آمیز از تحلیل و تشخیص وضع ارزیابی و آنها را رد می کردند. نتیجه اصلی تحقیقات هوزارد و اوسترژن این است: "اتحادیه های کارگری در تدوین معانی، دیدگاه ها، ایدئولوژیها و هویتها دچار مشکل اند، اما اگر آموزش سازمانی روند دیالکتیکی در درون آنها باشد، آنگاه اختلافات ایدئولوژیک می توانند حتی به ارتقاء اندیشه و آموزش در آنها باشد و نه مانعی برای آموزش.

دو نکته نهائی در باره آموزش درون سازمانی دارای اهمیت اند: اولین نکته منتج از نظر هوبر است دایر بر این که "سازمانها غالباً نمی دانند چه می دانند". البته به معنای اکید کلمه سازمانها طبعاً "نمی دانند؛ زیرا دانش یک قابلیت انسانی است، ولو که دانش بسیاری افراد در درون یک سازمان ترکیب، ترویج و حفظ شده باشد. با این حال، تجربه ای که در سطوح معین یا در جاهای خاصی در یک اتحادیه - یا در هر نوع سازمان دیگری - مورد نیاز است، نمی تواند عمومیت یابد و حتی، چنان که آرگیرس و شاوون معتقد اند، ممکن است بر سر تعمیم تجربه های قابل اتکا مانع تراشی شود. به تحلیل گانز بازگردیم: "بنابراین کانالهای مؤثر مراوداتی (کمونیکاسیونی) در درون اتحادیه ها - آنچه که کالپیر در زمینه دیگری، "قابلیت دیالوگ" می نامد - دارای اهمیت کلیدی اند". می توان به این گفته افزود که هر قدر که جدیدترین چالشهای امروزی متوجه جنبشهای کارگری به مثابه یک کل واحد اند، کانالهای مؤثر درون اتحادیه ای، به شمول کانالهای بین المللی، از اهمیت بیشتری برخوردار می شوند.

نکته قابل تأکید دوم این است که ما برای آن که بتوانیم بیاموزیم، باید بتوانیم آموخته های روتین و تثبیت شده و عقل مرسوم مان را "وآموزی" کنیم. حال در تحلیل اش از "آموزش اجتماعی" در سطح دولت، اظهار می کند که "سیاستگذاران معمولاً در چارچوب ایده ها و استانداردهائی کار می کنند که نه تنها اهداف سیاست و انواع وسیله هائی را که برای نیل به آن اهداف می توان به کار گرفت، بلکه همچنین ماهیت واقعی مسائلی را نیز، که به زعم آنان باید به آنها رسیدگی کرد، تعیین می کنند."



مطمئنأ در مورد سیاستگزاران اتحادیه ای نیز صادق است که "آنان در مواجهه با اوضاع جدیدی، که ممکن است توسل به تاکتیکهای کهنه مناسب نباشد، تمایل دارند به نسخه های تکراری یا رفتارهای خوگرفته اتکا کنند". میلکمن ناکارائی رویکردهای سازمانی را که چند دهه پیش به طرز مؤثری در اتحادیه های صنایع بزرگ امریکا به کار گرفته شدند، برای سازماندهی کارگران کم دستمزد بدون امنیت شغلی که هر دم بر تعدادشان افزوده می شود، نشان داده است. محیطهای فاقد تجربه فعالیتهای اتحادیه ای بزرگ، در سازماندهی این گروه کارگران- که غالباً به استخدام کارفرمایان خرد و دست دوم در می آیند- بیشترین موفقیت را داشته اند. اصطلاح "تله های شایستگی" در نوشته های مربوط به مدیریت بسیار رایج است، و منظور از آن مهارت در کاربرد روشهایی است که در گذشته به خوبی جواب داده اند، اما امروزه دیگر مثل مانعی برای نوآوری در شرایط جدید عمل می کنند. در اتحادیه های کارگری، خاصه آنهایی که از تاریخی طولانی برخوردار اند، احترام گسترده برای "سابقه امر" و تشریفات جز به این معنا نیست که سنتهای تمام نسلهای پیشین غل و زنجیری محکم بر آموزش درون سازمانی می زند. راس و مارتین متذکر می شوند که "اتحادیه ها به سیر تاریخی شان وابسته اند و به لحاظ سازمانی توسط گذشته شان محدود می شوند. آنها تمایل دارند در جهاتی حرکت کنند که ایده ها، ارزشها و عادات مشترک را تهدید نمی کنند و آموزش سازمانی در آنها غالباً به سمت موضوعات از مدتها پیش دانسته کج می شود. برای غلبه بر این تعصب محافظه کارانه و تدوین استراتژی نوآورانه، غالباً به یک "ویرانگری سازنده" نیاز است.



همه با هم برای آزادی فعالین و حامیان کارگری از زندان مبارزه کنیم!



واقعیت‌های تلخی از زندگی کارگران مهاجر افغان در ایران

علی صمد



من مهاجرم

من زنم، مَرَدَم، کودکم / فقیر، غیرقانونی، بدون مدرک، بدون حق و حقوق! / بدون کار / مخفی / طفیلی؟ / سودجو، شاید ... ؟
نه! نه! فقط مخفی
نه متعلق به جایی‌ام که از آن گریخته‌ام / که تحت تجاوز و بمباران است،
نه به کشوری که آرزوی رسیدن به آن را دارم / و نه به جایی که از آن می‌گذرم...
فقط مخفی! مخفی!
هیچ جایی به من خوش آمد نمی‌گویند، / در همه جا غریبه هستم
حتی میان نوع بشر!

پروانه- ق (1)

مهاجرین افغان در ایران

از زمان انقلاب 57 و با شروع جنگ تحمیلی و چند دهه جنگهای داخلی در افغانستان، بین 7 تا 8 میلیون افغان از کشورشان آواره کشورهای همسایه مانند ایران، پاکستان و ترکیه شدند. سیدحسین عالمی‌بلخی، وزیر "امور مهاجرین و عودت‌کنندگان" افغانستان در یک گفتگوی اختصاصی با خبرگزاری آناتولی، "جمعیت افغان‌ها در ایران را حدود دو میلیون و 340 هزار تن اعلام کرد" (2).

آمارهای دیگری حاکی از این واقعیت می‌باشند که نزدیک به سه میلیون افغان در این سه دهه از طریق مرزهای همجوار با ایران وارد کشور شدند و در حدود سه درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. البته تاکنون از سوی "مرکز آمار ایران" و "طرح آمارگیری نیروی کار" ارقام روشنی درباره تعداد نیروی کار افغان و سهم آنان در اقتصاد ایران منتشر نشده است. در صورتی که کارگران افغان در تحکیم پایه‌های اقتصادی ایران نقش ارزنده و مهمی داشته و دارند.
با گذشت بیش از سه دهه، این مهاجرین با مشکلات و مصائب بیشماری برای زندگی در ایران روبرو شده‌اند. اما با این همه آنها سعی و تلاش کرده‌اند به اشکال گوناگون خودشان را با روند زندگی و فرهنگ مردم ایران کمابیش همراه سازند. در این سالها پیوندهای اجتماعی زیادی بین مهاجران افغان و مردم ایران ایجاد شده است. در عین حال محدودیت‌ها علیه پناهندگان و مهاجرین افغان در این دو دهه آخر بسیار شدید بوده است. آنها دهه هاست که در ایران زندگی می‌کنند و فرزندان‌شان در ایران متولد و بزرگ شده‌اند. مهاجرین افغان با زندگی روزانه مردم ایران ارتباط نزدیک و همه‌جانبه‌ای دارند. و منطقاً تا کنون می‌بایستی وضعیت اقامت‌شان قانونی و دائمی شده باشد. اما واقعیت سخت زندگی افغان‌ها در ایران حکایت از مشکلات عدیده‌ای می‌کند.

منطقاً همه فرزندان خارجی و افغانستانی‌هایی که مشخصاً از سالیان پیش در ایران متولد و بزرگ شده‌اند باید ایرانی محسوب شوند زیرا آنها در فرهنگ و جامعه ما جا افتاده‌اند و والدین آنها نیز بعد از گذشت سال‌ها باید به عنوان شهروندان ایرانی محسوب شوند و از حقوق شهروندی کامل برخوردار باشند. اما جمهوری اسلامی همچنان از دادن اقامت و حقوق شهروندی به



آنها خودداری می کند.

دختران ایرانی و ازدواج با مردان افغان

در سال های اقامت قانونی یا "غیر قانونی" مهاجرین و پناهندگان افغان در ایران، ده ها هزار تن از دختران ایرانی با مردان افغانی ازدواج کرده اند. حاصل این ازدواج ها تولد کودکانی بوده است که اغلب در ایران دنیا آمده اند و در حال حاضر هم در ایران زندگی می کنند. اما تاکنون از داشتن تابعیت و اقامت محروم مانده اند. این کودکان از تحصیل، آموزش، بهداشت و امکانات برابر با سایر کودکان ایرانی بهره مند نیستند. در سال های گذشته بسیاری از افغان ها به زور به کشورشان دیپورت شده اند. بسیاری از زنان ایرانی با رفتن همسران شان با فرزندان بی تابعیت خود در جامعه سرگردان می باشند. تعداد این زنان و کودکان بنا به آمارهای متعددی که در مطبوعات ایران انتشار یافته است به چند صد هزار نفر بالغ می شوند.

بکارگیری خشونت برای دیپورت افغان ها از ایران

در سالهای اخیر، برخورد نیروهای انتظامی و اطلاعاتی با کارگران و مهاجرین افغان بسیار خشونت آمیز بوده است و دستگیری ها در سطحی وسیع انجام گرفته است. ارگان های انتظامی در نقاط مختلف کشور به طرزی تحقیرآمیز زنان و کودکان افغان را دستگیر و به اردوگاه های مرزی برای بازگشت اجباری روانه می کنند. در مناطقی که افغان ها در آنجا زندگی می کنند فضای رعب و وحشت حاکم کرده اند. این برخوردهای خشونت آمیز باعث نگرانی بسیاری در میان افغان های مقیم ایران شده است. فشار و کنترل مدارک شناسائی افغان ها به شکل ناهنجار و تحقیر آمیزی شدت یافته است. مسئولین دولتی ایران برای دستگیری و سرکوب افغان های مهاجر بشدت به افغان ستیزی و نژادپرستی دامن می زنند و در تبلیغات خود در ذهن مردم فرا افکنی می کنند و کاسه کوزه بحران بیکاری را بر سر آنان می شکنند. آنها می گویند که دلیل بیکاری در ایران وجود مهاجرین افغان است زیرا آنان فرصت های اشتغال را از بیکاران ایرانی گرفته اند. آنها مدام چهره ای جنایتکار و قاچاقچی از افغان ها در مطبوعات و دیگر وسائل ارتباط جمعی ترسیم می کنند. سالهاست بخشی از مردم ایران و البته اغلب مسئولان از طریق رسانه ها و بلندگوهای رسمی، یکی از دلایل رشد ناهنجاری های اجتماعی در ایران را مهاجران افغان می دانند. عباس عراقچی، معاون وزیر امور خارجه ایران صحت از اخراج مهاجران افغان کرده و دلیل این کار را هزینه بالای حضور آنها برای دولت دانسته و گفته آنها دو میلیون فرصت شغلی را اشغال کرده اند، سالانه سه تا پنج میلیارد دلار از کشور خارج می کنند، سالانه ۲۸۰ میلیون یورو هزینه دانش آموزان و ۳۴۵ میلیون یورو هم هزینه دانشجویان افغانستانی می شود. او که مهاجران افغانستانی را "آوارگان" خطاب کرده مدعی شده آنها سالانه هشت میلیارد دلار برای ایران هزینه دارند(3).



روشن است که معاون وزیر امور خارجه دولت حسن روحانی برای توجیه سیاست غیر انسانی دولت جمهوری اسلامی چاره ای جز کلی گویی، دروغ گویی، جوسازی و افغان ستیزی نمی بیند و با این کار خود قصد این را دارد که ایرانی ها را علیه افغان ها بر انگیزاند. در واقع جناب معاون وزیر به همراه دستگاه های اجرایی سعی در منحرف نمودن اذهان عمومی و سرپوش گذاشتن بر روی مسایل حاد موجود در جامعه دارد.

کارگران افغان در ایران

نزدیک به سه میلیون افغان در ایران زندگی می کنند. نصف این جمعیت غیرقانونی و فاقد اجازه اقامت هستند و در هیچ آماری وجود خارجی ندارند. در تمام این سالهای کارگران افغان از همه حقوق کار مانند، بیمه و درمان، دستمزد مناسب، امنیت شغلی و... محروم بوده اند. در ناامنی کامل به کار مشغولند. مهاجران افغان در ایران به نام «افغانه» دایما تحقیر می شوند. کارگران



افغان زیادی وجود دارند که بعد از روزها و گاه ماه ها کار، نتوانسته اند مزد و معاش شان را از کارفرما دریافت کنند. اینها نمونه هایی از رنج هایی است که مهاجران افغان در ایران متحمل می شوند. آنها در ایران بخش پراکنده و بشدت تحت سرکوب طبقه کارگر را تشکیل می دهند. کارگران افغان هیچگاه از حق و حقوق مشابه کارگر ایرانی برخوردار نبوده اند. از یارانه ی نقدی محروم هستند. روزانه ۱۲ ساعت کار می کنند و دستمزدهای آنها از کارگران ایرانی کمتر است..

کارگران افغان در چه بخش هایی اشتغال دارند؟

کارگران افغان بیش تر در کارهای سخت ساختمانی، در کوره پزخانه ها، کارگاه های کشاورزی، چوپانی، باغبانی، عملیات حفر کانال های فاضلاب، چاه کنی و دیگر کارهایی که ایرانی ها معمولاً کمتر حاضر به انجام آنها هستند کار می کنند. در واحدهای تولیدی و صنعتی بندرت به آنها کار می دهند.

تعطیلی کارخانه ها و مراکز صنعتی در ایران

وضعیت بد اقتصادی و سیاست های نئو لیبرالیستی دولت های مختلف جمهوری اسلامی و دولت حسن روحانی باعث تعطیلی هر روزه کارخانه ها، موسسات و شرکتها در ایران و شکل گیری ارتش انبوهی از بیکاران شده است. وجود این وضعیت یافتن کار برای کارگران مهاجر را بمراتب دشوارتر نموده است. وزارت کار ایران برای مهاجران افغان مشاغل محدودی را در نظر گرفته است، اشتغال این کارگران در بسیاری از کارخانه های بزرگ صنعتی، پتروشیمی، ذوب آهن، فولاد، بخش حمل و نقل و ... کاملاً ممنوع است. طبق قوانین جمهوری اسلامی ایران، پروانه کار افغانستانی هایی که دارای مدارک قانونی برای اقامت هستند صرفاً در مشاغل ۱۸ گانه صادر می شود. این بخش ها شامل گروه های چهارگانه زیر هستند:

یک- گروه کوره پزخانه ها: مشاغل آهک پزی (گچ پز، آهک پز، کیسه زن و کوره خالی کن)، مشاغل آجریزی (کوره چین، قالب زن، کوره سوز و خشت زن کوره)؛

دو- گروه کارهای ساختمانی: مشاغل امور ساختمانی (بسته بندی مصالح ساختمانی، چاه کن، حفار تونل، آسفالت کار، بتون ریز، تعمیر کوره آجریزی، مشاغل بلوک زنی و موزاییک ساز، بتون ساز، بلوک ساز، پله ساز، تیرچه ساز و پرس کار موزاییک)، مشاغل سنگ بری و سنگ تراشی (برش کار سنگ، کارگر دستگاه سنگ بری، کارگر سنگ تراش، سیقل کار سنگ، سنگ کوبی و برش کاشی)، مشاغل راه سازی و معدن (کارگر پل سازی، کارگر تعمیر و نگهداری تونل، کارگر استخراج معدن و کارگر حفار معدن)؛

سه- گروه کارگاه های کشاورزی: مشاغل کشاورزی (کارگر بیل زن، کارگر زراعتکار، کارگر سم پاش و کارگر علوفه جمع کن)، مشاغل مرغداری و دامداری (دامپرور و دامدار، چوپان و متصدی مرغداری)، مشاغل کشتارگاه (سلاخ دام و طیور، پوست و پرکن، سیرابی و روده پاک کن، جمع آوری ضایعات و فاضلاب کشتارگاه)، مشاغل چرم سازی و سالامبورسازی (اهک زن، چرم ساز، ماشین کار شستشوی پوست، کارگر مواد شیمیایی و سالامبورساز)؛

چهار- سایر گروه های شغلی: سوزاندن و امحاء زباله، بازیافت مواد شیمیایی، کوره ریخته گری، حنا سازی، تولید کود شیمیایی، کمپوست سازی و ... (4).

با این حساب دلیل بیکاری کارگران ایرانی، کارگران زحمتکش افغان نمی باشند. ما در این مقاله به اشکال مختلف با مراجعه به فاکتورهای مختلف این واقعیت را نشان خواهیم داد که کارگران افغان عامل بیکاری گسترده در این ایران نیستند!

اشتغالزدایی از افغان ها در 14 منطقه

از چند سال پیش حضور مهاجرین افغان در 14 ولایت کشور مانند: آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان، کردستان، کرمانشاه، ایلام، چهارمحال بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، گیلان، مازندران ممنوع شده است. در واقع مهاجرین افغانستانی حق کار کردن و حتی حق عبور و مرور و اقامت در این مناطق 14 گانه را ندارند.

بنابراین منطقاً باید در این مناطق که اشتغال و تردد افغان ها ممنوع شده است، بیکاری کمتر و اشتغال وضعیت نسبتاً بهتری داشته باشد، با این وجود طبق آمار، این 31 منطقه، بالاترین نرخ بیکاری را در کشور دارند. و از میان این 31 منطقه، 11 تای آن جزء لیست مناطقی است که حضور مهاجرین افغان در آنجا ممنوع شده است. در این مناطق 11 گانه وضعیت بیکاری به رغم ممنوعیت اشتغال کارگران افغانی به مراتب بدتر از مناطقی است که مهاجرین افغان در آنجا اجازه حضور و اشتغال دارند است. با این حساب، این واقعیت نشان می دهد که ادعای مسئولین دولتی که می کوشند کارگران افغانی را از عوامل عمده بیکاری معرفی کنند واقعیت ندارد. به عنوان مثال درصد بیکاری در استان های خراسان رضوی، اصفهان و قم که بیشترین تعداد کارگران مهاجر افغانستانی در آنجا کار می کنند، پایین تر از نرخ بیکاری در استان هایی مانند مازندران، کهگیلویه و بویراحمد و کردستان است که مهاجران افغان حق ورود به آنجا را ندارند.

در حدود ۷۰ درصد افغانستانی ها در ۶ استان کشور متمرکز هستند و این استان ها اتفاقاً دارای نرخ بیکاری پایینی هستند



بنابراین حضور کارگران مهاجر نمی‌تواند موجب افزایش بیکاری کارگران ایرانی باشد بلکه برعکس بیکاری به برنامه ریزی و سیاست‌های کلان اقتصادی دولت ارتباط دارد و عملکرد ضعیف اقتصادی دولت جمهوری اسلامی عامل اصلی بیکاری در کشور است.

چه بخش‌هایی از جمعیت ایران بیکار هستند؟

تحقیقات بسیاری نشان می‌دهند که افغانستانی‌های مهاجر بیشتر در کارهایی اشتغال دارند که نیازی به تحصیلات دانشگاهی نیست. در واقع غالباً میان کارجویان ایرانی و مهاجران افغانستانی، رقابت شغلی وجود ندارد و مهاجران، جانشین جوانان ایرانی در بازار کار نمی‌شوند، بلکه آنها در مشاغلی به کار مشغول می‌شوند که ایرانی‌های عمدتاً تحصیلکرده، تمایل و توانمندی لازم به انجام آنها ندارند. در حقیقت بین کارجویان ایرانی و مهاجران افغانستانی، رقابت شغلی وجود ندارد و مهاجران، جانشین جوانان ایرانی در بازار کار نمی‌شوند.

نرخ بیکاری (درصد)	جمعیت فعال (میلیون نفر)	
۸/۷	۱۱/۳	زیر دیپلم
۱۲/۶	۶/۳	دیپلم
۱۶/۸	۱/۴	کاردانی
۲۰/۳	۴/۵	لیسانس
۱۵/۳	۱/۵	فوق‌لیسانس و دکترای حرفه‌ای

در نمودار بالا ما شاهد هستیم که جوانان یا افراد جویای کار در ایران بیشتر از میان تحصیل‌کردگان بالای دیپلم می‌باشد. بیش از ۲۰ درصد جمعیت فعال با مدرک لیسانس در کشور بیکار هستند. این در حالی است که نرخ بیکاری افراد با مدرک تحصیلی زیر دیپلم ۸.۷ درصد است. اگر فردی با مدرک فوق‌لیسانس در سال ۹۷ در جست‌وجوی شغل بوده، به احتمال ۱۵/۳ درصد بیکار مانده است؛ اما اگر فردی با مدرک زیر دیپلم به دنبال کار می‌رفت، احتمال بیکاری‌اش در حدود ۸/۷ درصد می‌بود. در بین تمام مدارک تحصیلی، بالاترین نرخ بیکاری را لیسانس‌ها داشته‌اند. تقریباً یک پنجم از افراد لیسانس در سال گذشته، از جست‌وجوی شغل به نتیجه‌ای نرسیدند. این داده‌ها می‌تواند از نزول کیفیت بازار کار ایران حکایت کند. در نمودار بالا دارندگان مدارک دیپلم، کاردانی، لیسانس و فوق‌لیسانس نرخ بیکاری بیشتری دارند. بنابراین برخلاف تصور بخش زیادی از مسئولان دولتی و کشوری، مهاجران افغانستانی جانشین جوانان ایرانی در بازار کار نمی‌شوند، بلکه آنها مشاغلی را اشتغال می‌کنند که ایرانی‌های عمدتاً تحصیلکرده، تمایل انجام آن را ندارند. بیش از ۶۵ درصد افراد بیکار، در مقطع فوق دیپلم تا فوق‌لیسانس هستند. بدین ترتیب می‌توان تاکید کرد که بیکاری عمده در ایران در میان تحصیل‌کردگان است و ثانیاً کارگران کم‌سواد و بی‌سواد در ایران دارای نرخ بیکاری زیاد نیستند. بنابراین افغانستانی‌ها جای فارغ‌التحصیلان و نیروی انسانی ماهر و متخصص را نگرفته‌اند. (۶)

به نوشته روزنامه دنیای اقتصاد، مجد رضا رحیمی، معاون اول رییس جمهوری اسلامی ایران، (در زمان احمدی نژاد گفته است: «قدرت‌های بزرگ، سه میلیون میهمان افغان را بر ما تحمیل کرده‌اند که اگر این تعداد افغان نباشند، آمار بیکاری کشور به صفر می‌رسد».

این ادعا که کارگران افغانستانی، فرصت‌های شغلی را پر می‌کنند و موجب بیکاری کارگران ایرانی می‌شوند دروغ و جعل بزرگی است که واقعیت ندارد. در ایران، ما متأسفانه با انبوهی از کلیشه‌ها و سوءتفاهم‌های جعلی و دورغین علیه مهاجرین افغانستانی مواجهیم. این کلیشه‌های جعلی و دورغین دائماً توسط مسئولین دولتی و اجرائی کشور دامن زده می‌شود.

کارگران ساده و سوء استفاده کارفرمایان از این اصطلاح

کارفرما برای فرار از پرداخت حقوق قانونی کارگران پسوند "ساده" را همراه کارگر کرده است. آمارهای بسیاری در وسایل ارتباط جمعی ایرانی حاکی از این واقعیت است که ۷۰ درصد از مهاجران افغانستانی کارگران کم‌سواد و ساده هستند. شرایط دشوار زندگی و ده‌ها مشکل دیگر باعث شده که در ایران امکان تحصیل در حد لازم برای افغان‌ها فراهم نشود. طبق آمار مرکز آمار ایران "در حال حاضر بیش از ۳،۵ میلیون نفر در ایران بیکارند، اما کارشناسان تعداد بیکاران را بالغ بر ۶ میلیون نفر تخمین می‌زنند" (۷).

حوادث کار و نداشتن حمایت‌های قانونی از کارگران مهاجر

حوادث کار در ایران روزانه جان ده‌ها کارگر را می‌گیرد. تامین ایمنی در محیط‌های کار یکی از خواسته‌های به حق کارگران و



تشکل های آنان می باشد. در واقع حوادث کار دومین عامل مرگ و میر ایران بعد از تصادفات در محیط های کار می باشد. در مورد حوادث کار نیمی از این حوادث در پروژه های ساختمانی اتفاق می افتند که در ۷۰ درصد این رخدادهای، مرگ نیروی کار قطعی است. بیشترین شمار کارگران افغانستانی معمولاً در بخش ساختمان و ساخت و ساز کار می کنند و بایستی در کنار انواع تبعیضات با حوادث شغلی هم به ناچار سر کنند.

گذشته از کمبود آموزش، نظارت، وسایل ایمنی و بهداشتی که از عوامل حوادث کار محسوب می شود، موارد دیگری همچون نداشتن امنیت شغلی، عدم تمرکز کارگران به علت پرداخت نشدن حقوق آنان در موعد درست و معین، اضافه کاری و داشتن دو یا سه شغل برای جبران شرایط بد اقتصادی، را نیز باید به این عوامل افزود. کارگرانی که مشمول قانون کار نیستند، از آمارهای دولتی حوادث و مرگ و میر ناشی از کار حذف می شوند. کارگران ساختمانی روزمزد نیز مشمول قانون کار نمی شوند. خیل عظیمی از کارگرانی که مشمول قانون کار نیستند، از آمارهای حوادث ناشی از کار وزارت کار حذف می شوند. همه حوادث کار نه رسانه ای می شود و نه در آمارها قرار می گیرد.

مهمترین عوامل حوادث کاری، کمبود آموزش، نظارت، وسایل ایمنی و بهداشت می باشند. حوادث ساختمانی با حدود ۲ میلیون کارگر که در آن زمینه مشغول به کار هستند، بیش از نیمی از حوادث کار را تشکیل می دهد. برای مثال، سقوط از ارتفاع و اصابت سر کارگران با اجسام سخت، از حوادث رایج در آن زمینه است. این حوادث می تواند با داشتن وسایل ایمنی مثل کلاه های ایمنی، کمربند ایمنی، دستکش و کفش ایمنی، آسیب پذیری کارگران را کمتر کند. بسیاری از کارگران ساختمانی و کارگران مهاجر، مشمول قانون کار نمی شوند. کارفرماها برای سودجویی، وسایل ایمنی کار تهیه نمی کنند. برای مثال، داربست های ساختمانی بسیار نازل و بی کیفیت است. ضرب اتفاقی حادثه کاری برای کارگری که مجبور است اضافه کاری کند یا شغل دوم و سوم داشته باشد، به مراتب افزایش می یابد. کارگری که امنیت شغلی ندارد یا دستمزدش به تعویق می افتد، نمی تواند با تمرکز کار کند.

بخش قابل توجهی از کارگران افغانستانی در ایران در بخش ساختمان سازی و قسمت های سخت آن مانند تخریب مشغول به کارند. کارگران ساختمانی از کمترین حمایت های قانونی برخوردارند. به تبع مهاجر بودن و غیرقانونی بودن اینان از همین حداقل ها هم به کل محرومند. این کارگران بیشتر در معرض خطرات ناشی از آن (نقص عضو، از کار افتادگی و فوت) هستند. سقوط از ارتفاع، سقوط اجسام، ریزش آوار و دیواره گودبرداری، سقوط بالابر و برق گرفتگی شایع ترین مواردی است که کارگران ساختمانی با آن مواجه اند. با توجه به این که هر روزه کارگرانی در حین کار آسیب می بینند. "آسیب هایی از شکستگی های ساده تا قطع نخاع و قطع عضو و مرگ. این کارگران نه آموزش های لازم را می بینند و نه وسایل ایمنی کار را در اختیار دارند. معمولاً سن این کارگران حادثه دیده خیلی پایین است. از ۱۵ - ۱۶ سال تا ۲۱ و ۲۲ سال می باشند (۸). کارفرمایان سود کلانی از بابت استثمار بی حد این کارگران نصیب می برند.

مهاجرین افغانی و سیاست ما

در ایران مهاجرین و کارگران افغان جزو بی حقوق ترین بخش های جامعه محسوب می شوند و از حقوق انسانی، اجتماعی و سیاسی محروم هستند. آنها در ایران در سنگین ترین و سخت ترین کارها اشتغال دارند. اغلب کارگران افغان در کارگاه های سنگبری، کوره های آجرپزی، مرغداری ها، گاوداری ها، امور ساختمانی، گلکاری، کار در منزل و... به کار مشغول هستند. مهاجرین افغان با انجام کارهای فوق سعی و تلاششان این است که به صورت شرافتمندانه در ایران با تمام محدودیت هایی که با آن مواجه هستند، زندگی کنند. آنها می خواهند در آرامش و امنیت زندگی کنند. چرا باید این انسان های زحمتکش از هرگونه حقوق شهروندی در ایران محروم باشند؟ مهاجرین و کارگران افغان حق هیچکس را در ایران نقض نکرده اند. آنها در واقع در بدترین شرایط، زندگی فقیرانه ای را در ایران می گذرانند. آن هیولایی که از مهاجرین و کارگران افغان توسط مسئولین و ارگان های دولتی و وسائل ارتباط جمعی حکومتی ساخته شده است در واقع برای منحرف کردن اذهان مردم ایران نسبت به بحران اقتصادی، بیکاری و فقر، و به سایه بردن بی لیاقتی مسئولین دولتی است. باید از، حق و حقوق شهروندی و انسانی مهاجرین افغان در ایران قاطعانه دفاع کرد و خواستار قانونمند شدن اقامت افغان های مهاجر در ایران شد. و از حقوق شهروندی شان حمایت کرد. تشکلهای کارگری در این میان با فراهم کردن زمینه جذب کارگران مهاجر و دفاع از برابر حقوقی آنها با کارگران ایرانی می توانند نقش مهمی در این عرصه داشته باشند.

***منابع مورد استفاده در این مقاله را می توان در لینک سایت "به پیش" در آدرس زیر جستجو کرد:**

<https://bepish.org/node/2506>

"تبعیض علیه مهاجران افغانستانی را خاتمه دهید! ما خواهان رعایت اکید حقوق شهروندی و دادن اقامت به مهاجران افغان که بیش از پنج سال در ایران زندگی می کنند، هستیم!"



گذر و نظری بر رویدادهای کارگری هفته



"اعتصاب در کارخانه کنتور سازی قزوین"، "تظاهرات خیابانی کارگران کارخانه آذراب در اراک"، "ادامه تعطیلی واحدهای تولیدی به رغم وعده‌های دولت"، "تسلط شرکت‌های پیمانکار بر بازار کار و تشدید استثمار مضاعف نیروی کار" و "طفره شورای عالی کار از ترمیم دستمزدها"، مهمترین رویدادهای کارگری این هفته بودند.

تداوم اعتراضات کارگری

* اعتراضات گسترده چند روزه هفته گذشته هپکو در اراک با وعده مسئولین دولتی برای رسیدگی فوری به مطالبات کارگران این کارخانه بزرگ صنعتی و تعیین تکلیف مالکیت آن به پایان رسید. در پی اعتراضات خیابانی هپکو کارگران کارخانه آذراب که خواسته‌های مشابه‌ای داشتند به خیابان آمدند تا هم به عدم پرداخت دستمزدهای دوماه گذشته شان و هم نسبت به بلاتکلیفی وضعیت کارخانه و عدم رسیدگی جدی مسئولین به وضعیت شان اعتراض و خواستار رسیدگی دولت به مطالباتشان شوند. رفتار مسئولین بعد از این تظاهرات کم و بیش مشابه رفتارشان با کارگران هپکو بود. با اینکه کارگران این دو کارخانه فاقد تشکل هستند و به آنها تا کنون اجازه تشکیل تشکل داده نشده مع‌هذا اعتصابات آنها به رغم سرکوب چند باره به دلیل عدم رسیدگی به مطالباتشان هر از چند گاهی از سر گرفته شده است. این واقعیت نشان می‌دهد که با سرکوب تشکلهای مستقل کارگری هم نمی‌شود مانع ادامه اعتصابات کارگری شد. این بار نیز بعید به نظر میرسد که به مطالبات کارگران پاسخ درخوری توسط مسئولین داده شود بهمین دلیل احتمال از سر گیری اعتراضات همچنان بجای خود باقی است. کارگران برای اینکه بتوانند به مطالباتشان برسند لازم است خودشان را به شکل مقتضی سازمان دهند.

* اعتصاب دیگری در این هفته نیز در کارخانه کنتور سازی قزوین شروع شد که چهار روز است ادامه دارد و دامنه آن به خیابانهای شهر کشیده شده است. علل این اعتصاب عدم دریافت دستمزدهای چند ماه گذشته و اعتراض به خصوصی سازی است. کارگران دلیل وضعیت بحرانی کارخانه را عمدتاً خصوصی سازی می‌دانند و بهمین دلیل در تظاهرات خیابانی شان علیه خصوصی سازی شعار دادند. برخورد مسئولین دولتی با کارگران نشان دهنده عدم مسئولیت پذیری آنهاست. دولت در واقع تدبیری جز همان که تا کنون داشته و خود منشا وضعیت بحران سراسری در واحدهای تولیدی است برای رفع بحران ندارد! بهمین خاطر انتظار می‌رود که با ادامه بحران اعتراضات نیز گسترده تر شوند.

تسلط شرکت‌های پیمانکار بر بازار کار کشور

گزارشات خبری متعدد نشان از تسلط شرکت‌های پیمانکار بر بازار کار کشور دارند. بطوریکه یک عضو کمیسیون اقتصادی مجلس گفته است: "... در تمامی ارگان‌ها و ادارات؛ کارگران به صورت پیمانکاری جذب می‌شوند، ... متأسفانه اکنون پیمانکاری مانند غده‌ای بدخیم به تمام بدنه استخدامی کشور نفوذ کرده و حتی در بین معلمان نیز بحث پیمانی مطرح است".

گفتنی است که شرکت‌های پیمانکاری در زمان تسلط شرکت نفت ایران و انگلیس توسط مدیران شرکت نفت برای انجام کارهایی که جنبه موقت داشتند بوجود آمد و کارگرانی که در این گونه شرکتها کار می‌کردند از حقوق کار بکلی محروم بودند. در پیش از انقلاب تعداد شرکت‌های پیمانکار محدود بود و بیشتر شامل کارهای ساختمانی و راه سازی و پروژه‌های موقت می‌شد. بعد از انقلاب بویژه از زمان دولت رفسنجانی به بعد اما این شرکتها و دامنه فعالیت هایشان تعمیم و توسعه پیدا کرد و به وسیله‌ای برای دلالی و زد و بند و سوداگرایی در بازار کار و تشدید استثمار و بی حقوق نمودن نیروی کار تبدیل شد. تعداد شرکت‌های پیمانکار که هم اکنون در شرکت نفت وجود دارد چند برابر زمان پیش از انقلاب است و اکثر اموری که مستقیماً قبلاً توسط کارکنان رسمی و استخدامی وزارت نفت انجام می‌شد سالهاست که توسط این شرکتها که مالکان شان اکثر آفازاده‌ها و



مرتبطین حکومت هستند انجام می شود. در واقع سود حاصله از تشدید استثمار و بی حقوقی کارگر به جیب صاحبان این شرکتها واریز می شود و این سودها چنان هنگفت هستند که بعضا چند بار توسط دلالتان مختلف دست به دست می شوند. همانطور که نماینده گنبد کاووس در مجلس اذعان نموده حالا بیشتر امور کشور در رشته های مختلف شغلی به این شرکتها واگذار شده اند.

طی سالهای گذشته صدها اعتراض علیه کار و رفتار این شرکتها در کشور انجام گرفته است. در زمان احمدی نژاد اعتراضات علیه شرکتهای پیمانکار چنان بالا گرفت که به دنبال اعتصاب پتروشیمی ها دولت وعده برچیدن این شرکتها در مشاغل پایدار را داد ولی به آن عمل نکرد

به نوشته ایلنا این نماینده مجلس نیز ظاهرا مخالف فعالیت این شرکتهاست و از قول وی نوشت: "عضو کمیسیون اقتصادی مجلس با مخالفت شدید بکارگیری کارگران از طریق شرکت های پیمانکاری تامین نیروی انسانی گفت: اگر دولت یا هر بنگاه اقتصادی به نیرو نیاز ندارد، دلیلی ندارد دست به استخدام بزند که فردا نگران اخراج آنها باشد و اگر هم نیاز دارد، دلیلی ندارد به صورت قراردادی استخدام کند". تعداد و حوزه فعالیت های شرکت های پیمانکاری در زمان روحانی با آهنگی تندتر ادامه یافت. در زمان پیش از انقلاب وضعیت کارکنان این شرکتها به دلیل نرخ پائین تر بیکاری بمراتب بهتر از امروز بود اما وجود بیکاری گسترده حربه ای گردیده در دست پیمانکاران برای تشدید استثمار مضاعف و جلوگیری از تمرکز نیروی کار. وجود اکثر این شرکتها غیر ضروری ست و یا بساط آنها باید برچیده شوند و یا حقوق کار بایستی در آنها تماما رعایت شوند. مسئله ای که تنها با مبارزه خود کارگران این شرکتها ممکن می شود. اظهارات درست این نماینده مجلس البته به نظر می رسد بیشتر بواسطه نزدیکی انتخابات و نوعی تبلیغات انتخاباتی باشد. وگرنه چگونه است که ایشان این همه سال شاهد رشد قارچ گونه آنها بوده است ولی تا کنون نه اعتراضی و نه اقدامی علیه شرکت های پیمانکار نکرده اند؟

طفره دولت و کارفرمایان از بهبود قدرت خرید کارگران!

سیر صعودی قیمت مایحتاج عمومی به رغم ادعای کاذب روحانی مبنی بر کاهش تورم همچنان ادامه دارد. با این حال نمایندگان دولت و سازمانهای کارفرمایی همچنان حاضر به تشکیل شورای عالی کار که در آن اکثریت آرا را هم دارند نمی شوند. چندی پیش آنها بنا به خواست نمایندگان تشکلهای کارگری دولتی یک جلسه تشریفاتی برگزار کردند ولی این جلسه بدون هیچگونه تصمیمی خاتمه یافت و قرار گذاشتند که در جلسه دیگری پیشنهادات شان برای ترمیم غیر مستقیم قدرت خرید در حال کاهش کارگران را اعلام کنند. ولی خبرها حاکی از عدم تمایل آنها حتی برای گفتگو در مورد این مسئله حیاتی برای کارگران را دارد. این طفره رفتن ها در حالی صورت می گیرد که بنا به داده های آماری جدید هزینه خانوار در شهرها به ۷.۵ میلیون تومان در ماه رسیده و در آمد بازنشستگان تنها کفاف ۲۳ درصد هزینه های زندگی آنها را می دهد. افزایش دستمزدها و مستمری ها آنهم در شرایط رکود و بیکاری فزاینده تنها با سراسری شدن اعتصابات و تظاهرات ممکن می شود و گرنه، دولت و کارفرمایان هیچ تمایلی برای این کار ندارند.

راه حل کارفرمایی مقابله با رکود!

ادامه بحران در واحدهای تولیدی و بی عملی و بی تدبیری "دولت تدبیر و امید" برای فائق آمدن بر بحرانهای اقتصادی و بیکاری برخی از کارفرمایان را به تکاپو و دادن راه کارهای کارفرمایی واداشته است. در چهارشنبه همین هفته خبرگزاری "ایلنا" مصاحبه ای را با یکی از این کارفرمایان که به نوشته این خبرگزاری کارشناس اقتصادی هم هست منتشر کرد. جوهر پیشنهاد جمشید عدالتیان شهریاری (کارشناس اقتصادی و فعال کارفرمایی) این است: "وقتی کسی بیکار شود برای دولت هزینه می تراشد و مثلا باید ماهانه یک میلیون و ۵۰۰ هزار تا دو میلیون تومان مستمری بگیرد، دولت می تواند ۵۰ درصد این میزان را به بنگاه های تولیدی بدهند و بگویند نیرویتان را اخراج نکنید". این فعال کارفرمایی در واقع با این پیشنهاد قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود را دارد. او می خواهد نیمی از دستمزدهای چند مرتبه زیر خط فقر را از دولت و در واقع از جیب ملت و خود کارگران بگیرد و همین دستمزدها را در واقع نصف کند. او در جایی از این مصاحبه به نقش دستمزدهای پائین در بی رونقی و رکود اذعان می کند که البته واقعیتی ست انکار نشدنی، ولی نمی خواهد که خود کارفرماها با افزایش دستمزد در ایجاد رونق نقشی به عهده بگیرند، به اصطلاح عامیانه هم خر و هم خرما را با هم می خواهد! در جای دیگری از اقدامات مشابه توسط دولتها نام می برد، اما نمی گوید که در آن کشورها سطح دستمزدها با دستمزدهای تحمیلی دولت و کارفرمایان به کارگران چقدر متفاوت است. در هیچ کدام از کشورهای مد نظر این فعال کارفرمایی دستمزدها زیر خط فقر نیست و بر خلاف ایران کارگران هم حق و حقوق قانونی و هم اتحادیه و حق اعتصاب دارند و اینها در واقع روی سطح دستمزد و قدرت خرید و همچنین بقول خود ایشان رونق اقتصادی اثر مستقیم دارند.

کارگران، معلمان، فعالین مدنی و دانشجویی زندانی را آزاد کنید!



گزارش ویژه: "ما را به حساب آورید!"^۱

چیدی کینگ

ترجمه گودرز



دیباچه: چرا نقش زنان در تصمیم گیری و رهبری اتحادیه ها مهم است؟
دوران معاصر هر نوع شک و تردید موجود در باره نقش زنان در رهبری را باید محو کرده باشد. در مقابل ستیزه جویی ها و غلبه نژاد پرستی، فوبیا های مختلف علیه زنان و اقلیت های جنسی و مذهبی و ظهور و اوج گیری "قدرت نرینگی"، همراه با نزول دموکراسی، تشدید اختلافات ارضی، جوامع دوقطبی، و نابودی کنترل های زیست محیطی، زنان در همه جا نشان می دهند که فمینیسم واقعی با دیدگاه های مساوی و حتی برتر برای رهبری و اداره امور آماده است. خسته از انتظار طولانی، با جنبش "#من نیز" (#me too)، تا بازگشت جنبش ضد منع سقط جنین در ایرلند و اولین اعتصاب زنان در اسپانیا، زنان در حال صعود و ابراز توان و قدرت خویش هستند.

اتحادیه ها پیشگام مقاومت در برابر حرص بی پایان سرمایه داران برای بازسازی صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی و رفع تبعیض جنسیتی هستند. اگر قرار بر پیروزی ما باشد، ما نیازمند تحول در ساختار تشکل های خودمان هستیم. در حالی که پیشرفت حاصل می شود، اما تعداد بسیار اندکی از زنان در جایگاه قدرت و نفوذ در تصمیم گیری های کلان در اتحادیه های صنفی دیده می شوند.

در سال ۲۰۱۲ کمیته زنان کنفدراسیون بین المللی اتحادیه های صنفی (ITUC) آماری از نقش زنان در اداره سازمان های صنفی کارگری و بطور عام در بازار کار را مورد بررسی قرار داد. نتیجه بسیار نگران کننده ای از این بررسی بدست آمد. در حالی که تعداد زنان در اتحادیه های صنفی ۴۰٪ کل اعضاست ولی کمتر از ۱۵٪ زنان در میان رهبری های اتحادیه جای دارند. از سوی دیگر نقش زنان نزدیک به ۲۶٪ کمتر از تراکم عضویت مردان است و مضاف بر آن تفاوت نرخ حقوقی زنان برای کار مساوی هم نزدیک به ۲۰٪ کمتر از مردان است و زنان برای اشتغال در کار های سطح پایین تر از مردان و امور غیراستاندارد و گاه در کارهای جزئی و گاه رایگان بکار می روند.

در عکس العمل به این چالش ها، کمیته زنان خواستار یک بسیج بین المللی برای پیشبرد نقش زنان در رهبری اتحادیه ها شد و توصیه کرد که ضروری ست حداقل به ۳۰٪ سهمیه زنان در سطوح تصمیم گیری های کلان در سازمان های وابسته به IUTC دست یابند. جنبش "ما را بحساب آورید!" وسیله سومین کنگره جهانی IUTC در ماه مه ۲۰۱۴ مورد تایید و حمایت قرار گرفت و توصیه کرد که زمینه هایی که مانع رشد زنان در بازار کار می شود، باید رفع و رجوع گردد، بویژه بر نقصان های موجود از امکان لازم برای تسهیل کار مادران با کودکان کم سال تلاش لازم صورت گیرد.

^۱ - گزارش کمیته زنان کنفدراسیون جهانی اتحادیه های صنفی ITUC -

https://www.equaltimes.org/IMG/pdf/women_in_leadership_en_final.pdf



از ۲۰۱۴ جنبش "ما را به حساب آورید!" تمام تشکل های وابسته به کنفدراسیون جهانی اتحادیه های صنفی ITUC را برای رسیدن به اهداف زیر تا اجلاس چهارم جهانی ITUC در دسامبر ۲۰۱۸ بسیج کرده است:

- حداقل ۸۰٪ اتحادیه های عضو شورای عمومی به حدنصاب ۳۰٪ نقش زنان در تصمیم گیری های کلان دست یابند.
- تراکم عضویت زنان در اتحادیه های عضو کنفدراسیون ITUC حداقل ۵٪ افزایش یابد.



دفاع از حقوق زحمتکشان جرم نیست . آزادشان کنید!



همه با هم علیه سرکوب فعالین کارگری و برای حقوق سندیکایی
کارگران مبارزه کنیم!



راه میانه وجود ندارد! صادق کار



خبرگزاری "ایلنا" روز گذشته از محاکمه و محکومیت حسن حبیبی (دبیر کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران) خبر داد. بنا به گزارش این خبرگزاری حسن حبیبی در شعبه ۱۰۵۹ دادگاه کیفر دو مجتمع قضایی کارکنان دولت به ۴ میلیون ریال جریمه و ۴ ماه حبس تعزیری محکوم شده است. شاکی حبیبی در این پرونده دیوان عدالت اداری بوده است.

در قسمتی از حکم محکومیت حبیبی گفته شده: "اجرای مجازات حبس ایشان با عنایت به سن ایشان و انگیزه وی که بیان مطالبی در دفاع از حق کارگر بوده، به مدت یک سال تعلیق می‌گردد". این مجازات البته از اساس فاقد بنیاد است و حبیبی نیز خلاقی که مستوجب مجازات باشد مرتکب نشده است و بطور کلی مجازات هر فعال صنفی به دلیل فعالیت صنفی و اعتراض به پایمال سازی موردی از حقوق کارگران محکوم و ناحق است. اما رفتار این دادگاه با حبیبی که از رهبران تشکلهای دولتی است در مقایسه با رفتار و احکامی که برای فعالین کارگری و رهبران تشکلهای مستقل صادر شده اصلاً قابل قیاس نیست. البته به این خاطر نمی‌توان به حبیبی ایراد گرفت او در این ماجرا مقصر نیست. مقصر اصلی دستگاه قضایی است که حقوق کارگر را بر نمی‌تابد و بین خودی‌ها و غیر خودیها فرق و تبعیض قائل می‌شود و در جایی کارگری را به صرف شرکت در یک تجمع کارگری و اعتراض به گرسنگی به بیش از ۶ سال زندان و شلاق محکوم میکند ولی برای حبیبی در نهایت ۴۰۰ هزار تومان جریمه و ۴ ماه حبس در نظر می‌گیرد و حبس وی را نیز به دلیل "دفاع از حق کارگر" تعلیق می‌کند. گویی بخشی و امثال بخشی‌ها که برایشان احکام زندان سنگین و شلاق صادر می‌کنند، بخاطر چیزی غیر از "دفاع از حق کارگر" محکوم شده‌اند. اصولاً کسانی که چنین احکامی را صادر می‌کنند باید جواب بدهند مگر دفاع از حق کارگر جرم است که مستوجب مجازات باشد؟ و اگر جرم نیست پس چرا به همین دلیل برخی فعالان صنفی را که وظیفه شان دفاع از حق کارگر است باید یکبار محکوم و پس از محکومیت بخشیده شوند و با عده دیگری به شدت رفتار شود و بخشیده نشوند؟ فرق این یکی که در یک دادگاه کیفری محاکمه می‌شود و آنهایی که در بیدادگاه‌های ضد انقلاب حاکم محاکمه و بخشیده نمی‌شوند و احکام سنگین می‌گیرند چیست؟ مجازات خفیف در نظر گرفته شده برای این فعال وابسته به تشکلهای دولتی البته باید هشدار داد باشد برای افراد صادقی که در میان آنها بر خورده‌اند تا بدانند هیچ کس و تشکیلی ولو اینکه "خودی" باشد چنانکه کوچکترین دفاعی از حق کارگر در حکومت اسلامی بکند از مجازات در امان نخواهد ماند. و این تشکلهای و مسئولین آنها تا زمانی از مجازات و انحلال ایمن خواهند ماند که از سیاست‌های ضد کارگری حکومت بطور درست دفاع و در مقابل سرکوب رهبران تشکلهای مستقل دم بر نیاورند. چنان که حتی نامه نوشتن حبیبی پیش از دادگاه به رئیس قوه قضائیه حکومت مانع از انجام محاکمه حبیبی نشد! حال به عهده حبیبی و امثال اوست که جایگاه خود را مشخص کنند. در کنار و همراه با کارگران، یا در کنار حکومت و علیه کارگران. راه میانه وجود ندارد!

***برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:**
sabosob@gmail.com

***"جنگ کارگری" نشریه گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) را می‌توانید در آدرس زیر ببینید:**

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>

فعالین کارگری- صنفی و مدنی را آزاد کنید!